

او و خسروانی هرگز از حافظه تاریخ فوتبال نخواهد رفت. در فرهنگ شفاهی فوتبال قدیمی ایران -به ویژه در دهه ۴۰- این خاطره در یادها مانده است که سرودی کلاهی بسیار بزرگ داشت که نماد ستیزه‌جویی و آشتی‌ناپذیری او بود. تیمسار خسروانی با اینکه درجه‌ای بالاتر از او داشت اما هر وقت نشانه و سایه‌ای از ابهت این کلاه را می‌دید از همانجا برمی‌گشت. قدیمی‌ها قشنگ یادشان می‌آید که حتی در جشن بزرگ سران ارتش هم وقتی خسروانی کلاه

فانوس ستارگی محب زود خاموش شد. در ۲۶ سالگی به خاطر مصدومیت شدید از ناحیه‌ی مج پا فوتبال را کنار گذاشت اما ستاره‌های بسیاری را در دارایی پرورش داد. اگر تخصص شاهین تولید چهره‌های دانشگاهی و تکنوکرات بود مرحمت ویژه دارایی هم در پرورش ستاره ملی پوش و رئیس فدراسیون بود آنچنان که دارایی با وجود عمر کوتاهش چهار رئیس فدراسیون تحویل فوتبال داد

بزرگ سرودی را دید که آویزان است از ترس پایش را آنجا نگذاشت.

حالا در نظر داشته باشید که سرودی رئیس فدراسیون فوتبال شده و خود را دارایی چی می‌داند. پیشنهاد او به شاهینی‌ها که به طور مشترک با دارایی چی‌ها از خارج تیم دعوت کنند در جهت بایکوت تاج به پیش می‌رود. شاهینی‌ها نمی‌پذیرند اما کمی بعد از سرودی در دوران ریاست سرهنگ مکرری همین داعیه مشترک دعوت از تیم‌های خارجی توسط شاهین - تاج پذیرفته شد و این داعی در دل دارایی چی‌ها نهاد. غافل از آنکه دو سال بعد سرودی دوباره رئیس فدراسیون می‌شود و انتقام دارایی را می‌گیرد. باشگاه‌هایی از برزیل، چکسلواکی، سوئد و مجارستان در نیمه اول دهه ۴۰ آمدند و کیسه‌های مشترک

تمرین، دوش رایگان می‌گرفتند. در میان تمام آن ستاره‌ها یاغی‌ترینش عزیز اصلی بود که دانشجوی دانشسرا بود و در دارایی عجیب اصرار داشت که به جای گلری برود فوروارد بازی کند و این سخن در دل آقامحب جایی نمی‌گرفت.

جنگ یک مثلث ویرانگر:

آغاز دهه ۴۰ مقدمه نبردهای به شدت تنش‌زا در جام باشگاه‌های تهران بود. در یک مثلث رقابتی متشکل از تیم‌های تاج (استقلال)، شاهین و دارایی، اگرچه نبرد تاج و شاهین به منزله تیلور خط فکری رهبران آنها در قالب مثلاً «یک فیلسوف و یک نظامی دیکتاتور» رخ می‌داد اما در میان این دو ایدئولوژی متضاد، یک قطب دارایی هم بود که نه زیر شنل این می‌رفت و نه زیر شنل آن. آن روزها که روشنفکران سرخورده از کودتای سال ۱۳۳۲ به شاهین سپیدیپوش و قهرمانان تحصیلکرده‌اش می‌بالیدند و تاج به ستاره‌هایش، دارایی هم نیروی سوم این نبرد بود که انگاری حقانیت اصیل و ورزشی خود را بیش از آن دو رقیب -در قالب مرشد و نظامی- قبول داشت. چنین شد که نبرد متخاصمانه این سه ضلعی به میان تماشاگران شان نیز کشیده بود. در تیرماه ۴۰ در دیدار شاهین با دیهیم که وابسته به تاج بود جنجال به آنجا رسید که مشیت و لگد کاپیتان بی‌اعتنا به کارت قرمز داور قشقرق راه انداخت و تماشاگران به زمین ریختند و بازیکنان به جان هم افتادند. شب مسعود و همایون با زور وثیقه از کلانتری آزاد شدند اما آتش هنوز زیر خاکستر بود. چهار سال بعد دوباره جنگ تاج - شاهین هوای امجدیه را توفانی کرد. تاجی‌ها داور را به خاطر نپذیرفتن گل دقیقه ۸۶ کوزه‌کنانی عین آتش آلو زدند. همان سال‌ها در دیدار تاج و کیان (دی ۱۳۴۴) بعد از شعارهای تند تاجی‌ها علیه رهبران شاهین و در پی اعتراض همایون به استاد نصیری (داور بازی) درباره آفساید حسینی‌کلانی، انگار آتش سکوها تندتر شد و تنها کاری که داور کرد قطع بازی و دادن اخطار به تماشاگران بود! حتی خواندن تهدیدنامه هیأت تهران مبنی بر اینکه در صورت ادامه شعارها و شلوغی‌ها بازی‌ها را تعطیل خواهیم کرد از نفرت تماشاگران کم نکرد. خدا رحمت کند حسین سرودی را، از چشم‌هایش غضب می‌بارید. نبرد



بعد از تولد خورشید بود که علی‌اکبرخان محب، خورشید را به دارایی تبدیل کرد (۱۳۱۸) و از اداره ورزش مجوز گرفت. آنگاه به صرافت این افتاد که عمارتی به وسعت ۸۰۰ متر پشت مجلس سپهسالار اجاره کند تا سرپناهی باشد برای تویچی‌هایش که مهم‌ترین‌شان ابرام چپ‌بال (رحیمیان) بود که کمی بعد کاپیتان تیم ملی شد و خود علی‌اکبرخان تصمیم گرفت که همزمان هم مدیر کلپ باشد و هم گوش چپ تیمش. کمی بعد از اوجگیری، وقتی مجلس شورای ملی به فکر وسعت دادن به تشکیلاتش افتاد مکان ۸۰۰ متری باشگاه دارایی را بلعید و محب باشگاهش را به یک ایستگاه آنطرف‌تر، اوایل ژاله (خیابان شهدای فعلی) برد اما این بار در مکانی ۱۵۰۰ متری که یک سالن برای کشتی و وزنه‌برداری و بوکس نیز جمع و جور کرد و توی حیاطش بسکتبال و والیبال راه انداخت.

محب اما فانوس ستارگی‌اش زود خاموش شد. در ۲۶ سالگی به خاطر مصدومیت شدید از ناحیه‌ی مج پا فوتبال را کنار گذاشت اما ستاره‌های بسیاری را در دارایی پرورش داد. اگر تخصص شاهین تولید چهره‌های دانشگاهی و تکنوکرات بود مرحمت ویژه دارایی هم در پرورش ستاره ملی‌پوش و رئیس فدراسیون بود آنچنان که دارایی با وجود عمر کوتاهش چهار رئیس فدراسیون تحویل فوتبال داد (ذبیح‌الله خبیری، مبشر، سرودی و نوآموز) و البته کلی ملی‌پوش نامبروان از ستاره‌های دهه ۴۰ خود از قبیل حاج‌نصرالله، نوریان، جلال طالبی، محراب شاهرخی، مصطفی عرب، عزیز اصلی و اکبر افتخاری.

دهه بیست از این نظر برای تاریخ باشگاهداری ایران مهم است که هر سه غول ازلی فوتبال ایران -مثلث دارایی، تاج و شاهین- محصول عصر پوست انداختن جامعه ایران در کشمکش هجوم تفکرات غربی بودند و جالب اینکه هر سه، پیش از تولد فدراسیون فوتبال متولد شدند و نبرد پیچیده و جانگداز این سه غول در دهه ۴۰ به اوج رسید و البته تاج در ادامه نبرد، هر جفت رقبای خود را به تمامی بلعید و کرکره‌های شاهین و دارایی را کشید پایین. در آن سال‌ها تاج در حوزه مدیریتی و نه مجموعه بازیکن‌ها، در افکار عمومی یک تیم تقریباً وابسته به دربار تلقی می‌شد و درست در نقطه مقابلش دو رقیب بالفطره‌اش شاهین و دارایی در نقش اپوزیسیون طیف حاکم بر ورزش و تربیت‌بدنی ظاهر می‌شدند البته آن دو نیز هیچ همسویی باهم نداشتند بلکه کلی در کار همدیگر می‌گذاشتند. متفکر اصلی دارایی اولیه در کنار آقامحب، حسین فکری بود که کمی چپ می‌زد و کلپش با نام تهرانجوان تقریباً برادرخوانده دارایی به شمار می‌رفت. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که تاج با وجود همه منتسب بودنش به دربار، کلی بازیکن چپکرا در تیمش داشت و از قضا دارایی و شاهین که در افکار عمومی متعلق به مخالفان و ملی‌گرایان بودند طیفی از ستاره‌های راستگرا را در خود جای داده بودند. پس اتلاق تیم حکومتی یا اپوزیسیون به معنای امروزی، با صد من سریشم هم نمی‌توانست بیخ ریش تاج و دارایی و شاهین بجسید. باند مدیران دارایی چی که در دوره ریاست سرودی و مبشر بر فدراسیون فوتبال ایران، بال و پر بیشتری گرفت غیر از این دو در زوج آقامحب و آقافکری تیلور داشت که دو جان در یک قالب بودند. آقامحب ابتدا دارایی و تهرانجوان را به عنوان تیم‌های اول و دوم خود تلقی می‌کرد و تازه یک سال بعد از آن بود که آقافکری به فکر جدایی از دارایی افتاد و برای تهرانجوان درخواست پروانه مجوز کرد و از دارایی جدا شد.

حمومی‌ای حمومی:

آقامحب پدر ستاره‌های دارایی بود. چه تهرانی‌ها، چه جنوبی‌ها. آن روزها در میان بچه‌های تهرانجوان یک جوان نازک بدن قلمی چپ‌پا می‌درخشید که بدجوری چشمش را گرفته بود. جلال بچه میدون فوزیه آن

